



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۶ آذر ۱۳۹۹

مصادف با: ۲۰ ربیع الثانی ۱۴۴۲

موضوع جزئی: مسئله ۲۱- نظر به عضو جدا شده - مقام دوم: نظر به شعر منفصل - دلیل جواز و بررسی آن

سال سوم

جلسه: ۴۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

سخن و بحث درباره نظر به شعر منفصل بود. عرض کردیم اقوال در این موضوع مختلف است؛ برخی قائل به جوازند و برخی قائل به عدم جواز. دلیل مرحوم نراقی بر عدم جواز نظر به شعر منفصل را بیان کردیم و اشکالات آن را مورد اشاره قرار دادیم. چه نظر به سایر اعضای منفصل را از دید ایشان جایز بدانیم یا ندانیم، یعنی اینکه ایشان در مورد سایر اجزا چه می‌گویند، این بحثی است که از مسأله شعر جداست؛ در مورد شعر ایشان یک دلیل بر عدم جواز کرده‌اند و ما این را جواب دادیم. دلیل دوم را هم ذکر کردیم و آن را پاسخ دادیم.

دلیل جواز نظر به شعر منفصل

در مقابل، برخی قائل به جواز نظر به شعر منفصل شده‌اند. دلیلی که مرحوم آقای حکیم در این مقام ذکر کرده قابل توجه است؛ باید ببینیم آیا این دلیل درست است یا نه. مرحوم آقای حکیم در مورد سایر اجزا، به دلیل استصحاب قائل به عدم جواز نظر شده‌اند. حتی در پاسخ به اشکال شیخ که استصحاب جاری نمی‌شود، فرمودند این استصحاب جاری می‌شود؛ چون در لسان دلیل یک عنوانی ذکر شده که این عنوان باقی است، لذا استصحاب جریان پیدا می‌کند. اما در مورد مو و البته ناخن و دندان، ایشان معتقد است آن استصحاب جاری نیست. اساس دلیل ایشان برای جواز نظر، عدم جریان استصحاب حرمت نظر به این اعضا در حال اتصال است. همین که این استصحاب جاری نمی‌شود، برای جواز نظر کافی است. چون همانطور که عرض شد، تنها دلیل مرحوم آقای حکیم برای حرمت نظر، استصحاب بود. لذا وقتی این دلیل در این مورد کارآیی خودش را از دست بدهد، دیگر مانعی برای جواز نظر وجود ندارد. عمده این است که چرا به نظر ایشان استصحاب در اینجا جاری نیست.

ایشان دو تقریر برای عدم بقاء موضوع ذکر کرده است؛ اصل اینکه این استصحاب جاری نمی‌شود آن هم به دلیل عدم بقاء موضوع، این تقریباً روشن است. یعنی مهم‌ترین دلیل ایشان برای جواز نظر به شعر منفصل و همین‌طور ناخن و دندان، این است که استصحاب جاری نمی‌شود چون موضوع باقی نیست. لکن برای اینکه روشن کنند چرا موضوع باقی نیست، ایشان دو بیان دارد.

بیان اول: اساساً این اعضا، مثل مو، ناخن و دندان، در واقع جزئی از بدن نیستند بلکه بر بدن می‌رویند و به همین دلیل اگر هم حرمت نظر پیدا کردند در حال اتصال، این حرمت تبعی بوده و نه استقلالی. پس ایشان می‌گویند قبلاً اینها حرام النظر بودند بالحرمة التبعية و علت حرمت تبعی مثل شعر این است که اینها جزء بدن نیستند؛ کأن چیزهایی زائدی هستند که بر بدن می‌رویند و به همین دلیل به تبع حرام شده‌اند. حالا این اعضا (مو، ناخن، دندان) جدا شده‌اند؛ شک می‌کنیم آیا آن حرمت تبعی

که قبلاً برای اینها ثابت بود، الان هم ثابت است یا نه؛ می‌گویند این استصحاب جاری نمی‌شود، چرا؟ برای اینکه حرمت تبعی برای آنها ثابت شده بود. الان که متبوع از بین رفته، دیگر وجهی برای بقاء موضوع به این عنوان نیست. عبارت ایشان این است: «و كأنه لأن مثل هذه الامور من قبيل النابت في الجسم لا جزء منه و تحريمها في حال الاتصال بالتبعية».

بیان دوم: اینکه می‌گوییم موضوع باقی نیست و تحریم اینها تحریم تبعی است و الان بقاء ندارد، به این دلیل است که اساساً خود اینها را وقتی نگاه کنیم، بود و نبودشان در بقاء موضوع تأثیری ندارد. یعنی وقتی مثلاً مو را نگاه می‌کنیم، اگر مو به بدن ارتباط و اتصال نداشت، آیا در بقاء موضوع اینها تأثیری دارند؟ همین طور در مورد ناخن و دندان. ولی سایر اجزا اینطور نیستند؛ بالاخره آنها یک نقشی در بقاء موضوع دارند. عبارت ایشان چنین است: «و یحتمل أن یكون لأجل أنها یسیرة»، این «یحتمل» یعنی یحتمل چه چیزی؟ این احتمال در مقابل چیست؟ آنجا گفت «و كأنه لأن مثل هذه الامور من قبيل النابت في الجسم»، یعنی اصلاً جزئی از بدن نیستند بلکه فقط بر بدن می‌رویند. این «یحتمل» می‌خواهد بگوید احتمال دارد که بگوییم اینها جزئی از بدن هستند ولی جزء مؤثر و قابل توجه نیستند. «و یحتمل أن یكون لأجل أنها یسیرة لا یعتد بها فی بقاء الموضوع و مثلها قشور الجلد بل الأجزاء الیسیرة منه و من العظم مما یشک فی بقاء الموضوع فی».

عمده بیان مرحوم آقای حکیم بر این مسأله اتکاء دارد که استصحابی که به واسطه آن در مورد سایر اجزا قائل به حرمت نظر شدیم إذا کانت منفصلة، اینجا جاری نمی‌شود. چرا؟ لعدم بقاء الموضوع؛ این دو وجه در واقع دو وجهی است که ایشان برای عدم بقاء موضوع در مورد استصحاب در اینجا ذکر می‌کند و می‌خواهد نتیجه بگیرد که حالا که استصحاب جاری نمی‌شود، پس بگوییم نظر به اینها جایز است. این محصل فرمایش مرحوم آقای حکیم است.

بررسی دلیل جواز

اما باید ببینیم آیا واقعاً این مطلب قابل قبول هست یا نه.

اشکال اول

اینکه ایشان می‌فرماید اینها جزء بدن نیستند و فقط بر بدن می‌رویند، این حرفی است که اساس علمی و قابل اثباتی ندارد. یعنی چه که جزئی از بدن نیستند و بر بدن می‌رویند؟ مگر چیزی که بر بدن بروید و مثل انگشت نباشد، این را می‌گوییم جزء بدن نیست؟ ملاک جزئیت للبدن چیست؟ آیا ملاک جزئیت للبدن این است که اعصاب داشته باشند؟ شما به چه دلیل این حرف را می‌زنید؟ چه کسی گفته چیزهایی که دارای عصب هستند جزء بدن محسوب می‌شوند و آنهایی که عصب ندارند، جزء بدن محسوب نمی‌شوند؛ این از کجا آمده است؟ بدن یعنی چه؟ شما نظر متخصصین و عرف را ملاحظه کنید؛ بالاخره بدن در واقع آن اجزاء و عناصری است که تشکیل دهنده این هیكل است؛ این هیكل مو دارد، ناخن و دندان دارد.

سؤال:

استاد: شما یک وقت می‌گویید این بدن یک ارکان دارد و یک حشو و زوائد دارد؛ ما فعلاً نمی‌خواهیم بین ارکان و غیر ارکان فرق بگذاریم. اینجا نمی‌خواهیم بگوییم آنهایی که دارای روح هستند جزء بدن هستند و آنهایی که دارای روح نیستند جزء بدن نیستند. بدن ممکن است یک اجزاء اصلی داشته باشد و یک اجزاء فرعی؛ بله، قلب یک جزء رئیسی در بدن است؛ دست یک

جزئی است که اهمیت آن در مرتبه پایین تر است؛ دندان هم جزئی از بدن است که اهمیت آن کمتر است. این اجزاء ممکن است روح داشته باشند یا نداشته باشند. وقتی بدن یک انسان را تعریف می‌کنیم، می‌گوییم بدن انسان یک چنین هیأتی است و این اجزاء و عناصر را دارد.

پس به نظر می‌رسد اینکه بگوییم اینها جزئی از بدن نیستند، این اول الکلام است و اینکه چرا اینها جزئی از بدن نیستند؟ بله، می‌توانیم بگوییم جزء رئیسی نیستند، جزء ذی روح نیستند اما این کجا و انکار جزئیت کجا؟! می‌گوید «النابت علی الجسم»، ولی آیا هر چیزی که نابت بر جسم بود، پس جزء بدن نیست؟

اشکال دوم

ایشان فرمود حرمت اینها حرمت تبعی است. واقعاً منظور از حرمت تبعی چیست؟ این یک مقداری احتیاج به توضیح دارد؛ اگر منظورشان این است - که باید ظاهر هم همین باشد - که حرمت تبعی یعنی حرمتی که به تبع حرمت سایر اعضا ثابت شده است. چون مثلاً نظر به ید، نظر به رأس و نظر به ساق یا حرام بوده، به تبع آن، موی روئیده بر پا یا موی روئیده بر دست یا ناخن هم در حال اتصال حرام شده است. اگر منظور از حرمت تبعی این است، ما در مورد بسیاری از اعضا اصلاً حرمت نظر بخصوصه نداریم. مثلاً در مورد بطن و بعضی از اعضا بخصوص مگر دلیل داریم بر حرمت نظر؟ دلیلی که بر حرمت نظر داریم در واقع حرمة النظر الی المرأة است، و چون نظر به مرأه بتمامها جایز نبوده، حرمت اعضا را هم از آن استفاده کردیم. پس به یک معنا اگر بخواهیم به این جهت نگاه کنیم، حرمت نظر به اعضا همه تبعی است. به یک معنا حرمت نظر به اعضا اگر با آن اطلاقات بتوانیم آنها را ثابت کنیم، همه تبعی می‌شود؛ چون بالاخره همه اینها از ادله حرمت نظر الی المرأة استفاده شده، الا برخی موارد خاص دلیلی بر حرمت نظر به اعضا بخصوصه نداریم.

سؤال:

استاد: بالاخره اگر منظور از تبعیت این است که از ادله حرمة النظر الی المرأة این را استفاده می‌کنیم، این در مورد همه همین طور است و این اختصاص به مو ندارد. ... اگر گفتیم این چنین است، پس دیگر حرمت تبعی معنا ندارد ... می‌گوییم اصل اینکه آنجا گفته‌اند حرمت تبعی دارد، محل اشکال است. ایشان در مورد ید هم می‌گوید شامل نمی‌شود. ... من از زاویه ایشان بیان می‌کنم. ... پس اولاً اینکه می‌گوید لم یکن عضواً من البدن، فیه تأمل. ثانیاً، اصلاً این حرمتی که ایشان گفته، این خودش نامفهوم است. چرا؟ چون حرمت تبعی یک وقت یعنی به تبع اعضا حرمت پیدا کرده، ما می‌گوییم این به همان بیان اول که گفتیم معنا ندارد. ... حرمت تبعی اگر منظور این باشد که به تبع اعضا، به تبع رجل، چون آنها حرام شده‌اند و این هم به تبع آنها حرام شده است؛ چون بر آن می‌روید. این را گفتیم قد عرفت اشکاله من الاشکال الاول؛ ... اگر این احتمال باشد، قد عرفت بطلانه. اما اگر منظور از حرمت تبعی این باشد که النظر الی الاعضا حرام شده به تبع حرمة النظر الی المرأة. یعنی مو هم حرام شده چون نظر الی المرأة حرام شده است. می‌گوییم این حتی در مورد سایر اعضا هم این را نداریم، چه برسد به مو. اینکه بخواهیم در مورد مو بگوییم حرمتش تبعی است چون نظر به مرأه حرام شده بوده، نظر به مو هم حرام شده، تبعیت را به این معنا بگیریم و بگوییم به این معنا در مورد سایر اعضا هم فی الواقع نمی‌توانیم اینطور استفاده کنیم. در واقع ما در مورد سایر اعضا هم حرمت را همین طور استفاده کردیم.

استاد: عورت بودن را کاری نداریم؛ دلیل داریم نظر به مرأه حرام است و اینها هم چون جزئی از بدن بودند به تبع حرمت نظر به مرأه، اینها هم حرام شده‌اند. یعنی چون نظر به کل حرام بوده، نظر به اجزاء هم حرام بوده است. به این معنا که تبعیة الجزء عن الكل، حکمی که بر کل بار شده، قهراً بر جزء هم بار می‌شود و لذا تبعیت الجزء عن الكل فی الحکم پیش می‌آید. این را عرض کردیم که اگر این منظور باشد، این در مورد همه اعضا هست.

پس اینکه در خصوص مو بگوئیم حرمت تبعی دارد و بعد این را مانع استصحاب بدانیم، این قابل قبول نیست. در همه این موارد حرمت نظر این چنین است، پس باید آنجا هم بگوئیم استصحاب جاری نمی‌شود؛ در حالی که شما در آن موارد استصحاب را جاری می‌دانید. این یک اشکالی است که متوجه ایشان است.

اشکال سوم

آن نکته‌ای که ایشان در احتمال دوم گفت که «و یحتمل أن یكون لأجل أنها یسیرة لا یعتد بها فی بقاء الموضوع»، این هم به نظر می‌رسد یک ابهامی دارد. اینکه به اینها در بقاء موضوع توجه نمی‌شود، ایشان در مورد اعضای بدن مثل ید و رجل فرمود که اینها در واقع قبل الانقطاع و الانفصال ید المرأه بود و الان هم ید المرأه هست؛ اتصال و انفصال را از حالات موضوع که به سبب آن موضوع تغییر می‌کند قرار داده‌اند. اما در مورد اینها می‌فرماید اصلاً در بقاء موضوع بود و نبود آنها تأثیری ندارد. اینکه اینها اجزاء یسیره هستند و بود و نبودشان در بقاء موضوع تأثیر ندارد، یک وقت یسیره بودن را به لحاظ بدن در نظر می‌گیریم و می‌گوئیم بود و نبود اینها در بقاء بدن تأثیر ندارد، واقع این است که اگر فرض کنید از یک بدن دستی قطع شود، آیا نبودنش در بقاء موضوع تأثیری دارد؟ نه، این بدن را می‌گویند همان بدن است؛ بود و نبودش اگر یکی دو جزء باشد تأثیری ندارد.

پس اینکه ایشان می‌گویند یسیره هستند و در بقاء موضوع به آنها اعتنایی نمی‌شود، اگر به لحاظ بدن و در قیاس با بدن می‌خواهند بگویند، این حتی در مورد بعضی از اجزاء دیگر هم این چنین است و این فقط به مو و ناخن مربوط نمی‌شود؛ اگر به لحاظ خودشان می‌خواهند بگویند که مثلاً در حال اتصال و انفصال فرقی بین آنها نیست، این هم به نظر می‌رسد دلیلی بر آن نداریم که به این جهت بگوئیم این حرام است. خودشان اگر مورد نظر باشند و موضوعیت خودشان را بخواهیم در نظر بگیریم، بله نظر به اینها در حال اتصال جایز نبود. الان در حال انفصال جایز است یا نه، ایشان می‌گویند اینجا استصحاب جاری نمی‌شود چون موضوع باقی نیست. این را در پراگماتر عرض کنم که ما براساس مبنا و نگاه خود مرحوم آقای حکیم می‌گوئیم، و الا به نظر ما که اصلاً موضوع باقی نیست. می‌گوئیم اگر قرار به بقاء موضوع باشد فرقی بین این و سایر اجزا نیست؛ ما اساساً می‌گوئیم اصلاً موضوع باقی نیست، لذا استصحاب نه در سایر اعضا و نه در اینجا جاری نمی‌شود. اما ایشان که دارد این چنین فرق می‌گذارد که اینها از اجزاء یسیره‌ای هستند که لایعتد بها فی بقاء الموضوع، می‌گوئیم اینطور نیست؛ فرقی بین این اجزاء یسیره و غیر یسیره در این جهت به نظر می‌رسد وجود ندارد.

پس به نظر می‌رسد دلیل ایشان بر جواز نظر تمام نیست. پس چه باید کرد؟

نتیجه بحث از مقام دوم

عرض کردیم به طور کلی دلیلی بر حرمت نظر به اجزاء منفصله نداریم؛ استصحاب هم جاری نمی‌شود. پس مقتضی موجود است برای جواز و مانعی هم در برابر آن نیست و فرقی هم بین مو و غیر مو نیست. لذا نظر به شعر منفصل هم جایز است لعدم الدلیل علی حرمة النظر الیه. دوم، للیسیرة؛ سیره قطعیه داریم بر نظر به موی منفصل از نامحرم چه مرد و چه زن، به همین دلیل سیره را مقید آن ادله به نحو کلی قرار دادیم. اینجا درست است که سیره در مورد مو است و نمی‌توانیم بگوییم سیره بر جواز نظر به دست قطع شده است یا پای قطع شده؛ یعنی چندان تحقق نداشته که بخواهد به آن استناد شود.

بحث جلسه آینده

مقام سوم درباره نظر به ناخن و دندان است. اینجا طبق مبنایی که گفتیم، نظر به ناخن و دندان جایز است و مثل اجزاست و مشکلی ندارد. کسانی که قائل به حرمت نظر شده‌اند حتی به شعر، اما در مورد ناخن و دندان قائل به جواز شده‌اند. دلیل خاصی بر جواز نظر به ناخن و دندان لازم نیست اقامه شود؛ طبق مبنای ما مسأله روشن است. اما کسانی که قائل به حرمت نظر شده‌اند و می‌گویند نظر به اجزاء جایز نیست و حتی بعضی‌ها مو را هم حرام‌النظر دانسته‌اند، دلیل آنها بر جواز نظر به ناخن و دندان چیست؟ این را ان‌شاءالله در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

در مورد اعضایی که پیوند می‌شود به بدن کسی، مثلاً انگشت یا دست را پیوند می‌کنند.

«والحمد لله رب العالمین»